

به رخ کشیدن جنایت کهریزک!



هر رژیمی در هر گوشه دنیا بر سر هرنوع زندانی، شهروند یا غیرشهروند، خودی یا غیرخودی، مجرم یا بی گناه آن آورد که بر سر زندانیان کهریزک و باگرام و گوانتامو و ابوغریب رفته است، به جنایت علیه بشریت دست زده و نوع زندانی ذره ای از گناه عظیم او و زشتی ماهیت و سیاست آن نمی کاهد. برگرفته از سایت روشنگری بقیه در صفحه 4

بهر روز نظری :

* - ضرورت مبارزه متحد علیه اعدام

بسیاری از مدافعان مجازات اعدام در جهان و در ایران از نقش بازدارنده اعدام در ارتکاب جرم و جنایت سخن میگویند. واقعیت‌های ایران امروز از جمله اعدام مخالفان سیاسی، اعدام کودکان، و اعدام‌های دسته جمعی، اما نشان میدهند که اعدام در واقع ابزار نظام حاکم برای اعمال سلطه و دیکتاتوری بر مردم است و ربطی به کاهش جرم و جنایت ندارد. روز جهانی مبارزه با اعدام را به سر آغازی برای مبارزه برای حذف کامل و بی قید و شرط اعدام تبدیل کنیم. در هیچ زمانی در تاریخ ایران زمینه و شرایط برای همصدایی و همسویی هر چه گسترده تر همه مخالفان اعدام در کشور ما بدون هر نوع ملاحظات ایدئولوژیک و مصالح حزبی و گروهی و تنگ نظری های سیاسی این چنین فراهم نبوده است.

بقیه در صفحه 8

دهم اکتبر روز مبارزه جهانی برای لغو حکم اعدام

بقیه در صفحه 8

روز جهانی کودک بر کودکان فردا مبارک باد.

بقیه در صفحه 5

محمد رضا شالگونی :

در جمهوری اسلامی حاکمیت قانون از محالات است

در کشوری که فرمانروا بتواند بر جان و مال مردم تسلط مطلق داشته باشد، آیا می شود امیدی به شکل گیری مردم سالاری داشت؟ جمهوری اسلامی ما را به دوران قبل از مشروطیت برگردانده است، نه فقط در عمل، بلکه متأسفانه حتی در تئوری.

بقیه در صفحه 2

یوسف لنگرودی :

نگاهی به دور جدید مذاکرات صلح میان فلسطین و اسرائیل

هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز، باعث نمی شود تا فلسطینی ها تاوان و بهای زجر و کشتار وحشتناکی را که به سر یهودیان آمده، بپردازند. اکنون دیگر بیش از گذشته روشن شده است که حکومت اسرائیل، مایل نیست تا به بن بست مذاکرات صلح با فلسطینیان پایان دهد و قدم موثری در جهت یک صلح عادلانه بردارد و به جز جنگ و خصومت به چیز دیگری نمی اندیشد.

بقیه در صفحه 7

ارژنگ بامشاد :

* - کودکان، قربانیان استثمار سرمایه و استبداد دینی

* - تلاش برای بعثیدن دانشگاه آزاد اسلامی

متمرکز تر شدن قدرت حاکم، و تصفیه های درونی آن، هدفی جز تیزتر کردن شمشیر سرکوب حکومتی و تمام قد ظاهر شدن در برابر مقاومت مردمی ندارد. سمت گیری تمرکز فاشیستی در حاکمیت اسلامی، که اکنون خودی هایشان را نیز از عرصه ی قدرت به کناری می ندازد، شرایط مبارزه ی توده ای را روبرو به روز پیچیده تر می کند.

بقیه در صفحات 5 و 6

رضا سپیدرودی :

* - تاثیرات مخرب تحریم ها و فرافکنی های

دولتمردان!

* - محلات زحمتکش نشین کلانشهرهای کشور

کانون های اصلی سازماندهی نافرمانی مدنی علیه برجیدن بارانه هاست سازماندهی نارضایتی توده ای در محلات، خنثی کردن طرح ارباب و سرکوب رژیم، روشنگری در میان مردم در مورد رابطه گرانی با طرح تهاجم رژیم به سطح معیشت آنان و اجرای شوک تراپی، و مقابله با توهم پرداخت نقدی در میان لایه های فقیر و زحمتکش محلات مختلف کلانشهرهای کشور در وضعیت کنونی از مهم ترین و فوری ترین وظایف هسته های مقاومت و همه فعالان و کنشگران جنبش های اعتراضی است. بقیه در صفحات 3 و

در جمهوری اسلامی حاکمیت قانون از محالات است

محمد رضا شالگونی

نخست جمهوری اسلامی را به عنوان حاکمیت قانون به مردم ایران قالب کردند، به عنوان حاکمیت قانون شرع و قانون الهی. و هنوز هم در قانون اساسی آن (اصل ۱۰۷)، برای گول زدن مردم اعلام می شود که "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است". اما به تجربه ۳۲ سال گذشته می دانیم که این رژیم هرچه باشد، ربطی به حاکمیت قانون و حتی قانون شرع ندارد. در همین ۳۲ سال گذشته عده ای با انشاء الله و ماشاء الله سعی کرده اند مردم را امیدوار کنند که وضع بهتر خواهد شد و بالاخره یک نوع "مردم سالاری دینی" شکل خواهد گرفت. اما سرنوشت همین فرושندگان مواد مخدر اسلامی نشان می دهد که ایفون "مردم سالاری دینی" چنان بی خاصیت است که دیگر حتی خود آنها را هم کیفور نمی کند. رژیمی که خودی ترین "خودی ها" امنیت جانی و مالی ندارند، مردم سالاری سهل است، شکل گیری حاکمیت قانون نیز از محالات است. برای فهم این حقیقت ساده لازم نیست به پرونده کشتار های بی حساب مخالفان در زندان ها، به ماجراهای شکنجه و تجاوز به دختران و پسران دستگیر شده در بازجویی ها و به رنجبزه بی پایان قتل های زنجیره ای و غیر زنجیره ای مراجعه کنیم، بلکه کافی است در همین داستان دانشگاه آزاد اسلامی که دو روز پیش، حکم قطعی "مقام منبع رهبری" در باره آن شرف صدور یافت، لحظه ای ببیندیم:

دانشگاه آزاد اسلامی یکی از مؤسسات غیر دولتی است که با حمایت شخص خمینی، توسط عده ای از خودی ترین "خودی ها" رژیم تأسیس شده و به بزرگ ترین موسسه آموزشی ایران تبدیل گردیده که اکنون حدود نیمی از کل دانشجویان کشور را پوشش می دهد و دارایی های آن را تا ۲۵۰ هزار میلیارد تومان (تقریباً معادل ۲۵۰ میلیارد دلار) تخمین می زنند. هاشمی رفسنجانی در رأس هیات امنای این دانشگاه قرار دارد و این موسسه را می توان جزئی از امپراتوری مالی خاندان رفسنجانی به حساب آورد. اما باند احمدی نژاد که از آغاز دستیابی به ریاست جمهوری می کوشد این لقمه بزرگ را از چنگ باند رفسنجانی بیرون بیاورد، از آذر ۱۳۸۵ تلاش کرده از طریق "شورای عالی انقلاب فرهنگی"، هیات موسس این دانشگاه را کنار بزند. این تلاش بعد از کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸ شدت بیشتری پیدا کرد تا جایی که هیات امنای این دانشگاه ناگزیر شد برای مقابله با دست اندازی های دولت احمدی نژاد در شهریور ۱۳۸۸ دارایی های آن را به صورت وقف درآورد. ولی دولت احمدی نژاد اعلام کرد که این وقف اعتبار ندارد و این دانشگاه جزو اموال عمومی است و باید زیر کنترل دولت قرار بگیرد. دعوی دو طرف باعث شده که خامنه ای شخصاً بارها در این ماجرا مداخله کند که نهمین بار این مداخلات همین دو روز پیش بود که او رسماً وقف این دانشگاه را بی اعتبار اعلام کرد. تأملی در این ماجرا جای تردیدی باقی نمی گذارد که در جمهوری اسلامی حاکمیت قانون حتی در مواردی که قوانین مورد بحث پایه های شرعی روشن و غیر قابل تردیدی دارند، ناممکن است و رهبر می تواند هر قانونی را، هر جا و هر وقت که لازم بداند، زیر پا بگذارد. باید توجه داشت که وقف یکی از نهادهای بسیار جا افتاده فقه اسلامی است که حتی در دوران سلطنت های مطلقه نیز پادشاهان معمولاً خود را مجبور به رعایت آن می دیده اند و لاقلاً برای حفظ ظاهر به اراده وقف کنندگان احترام می گذاشته اند. بنابراین به جرأت می توان گفت که اختیارات رهبر جمهوری اسلامی، مطلق تر و بی مهارتر از اختیارات فرمانروایان سلطنت های مطلقه تاریخ استبداد زده کشور ماست. اما مشکل رهبر جمهوری اسلامی این است که علیرغم برخورداری از اختیاراتی آشکارا فراتر از "فعال مایشایی" سلاطین مطلقه، ناگزیر است همچنان پشت این جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی مخفی بشود که "رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است!" او ناگزیر است همه جا با این تناقض کلافه کننده بسازد. مثلاً همین "حکم حکومتی" مربوط به دانشگاه آزاد با این جملات شروع می شود: "در پی مأموریت به دو هیئت فقهی و حقوقی برای بررسی عمیق و همه جانبه درباره وقف اموال دانشگاه آزاد اسلامی، مجموعه بحث ها و تدقیق در ادله مختلف به این نتیجه قطعی منتهی شد که وقف مزبور دارای اشکالات اساسی فقهی و حقوقی است." می بینید! او ناگزیر شده خود را پشت "دو هیئت فقهی و حقوقی" پنهان کند. اما چرا دو هیئت و نه یکی؟ برای این که می خواهد بگوید مسأله هم از نظر قوانین شرعی و هم قوانین کشوری

مورد مطالعه قرار گرفته است. اما مگر قوانین کشوری جمهوری اسلامی با قوانین شرعی مطابقت ندارند؟ می دانیم که قانون مدنی ما حتی در دوره شاهنشاهی عیناً از کتاب های فقهی شیعه کبیه برداری شده بود و می دانیم که در جمهوری اسلامی، آن هم بعد از سه دهه تاخت و تاز شورای نگهبان و متفرعات، همه جا کبیه برابر اصل است. پس این بازی دو هیئت موازی فقهی و حقوقی چه معنایی دارد؟ حقیقت این است که این موازی کاری ها که در همه سطوح ساختارهای قدرت جمهوری اسلامی تکرار می شوند، خود وسیله ای هستند برای باز گذاشتن دست حکومت کنندگان برای فرار از هر نوع حاکمیت قانون. حتی اگر رهبر جمهوری اسلامی از اختیارات نامحدود نهفته در اصل "ولایت مطلقه فقیه" برخوردار نبود، باز هم خود همین موازی کاری ها می توانستند شترگاو پلنگی از مفهوم قانون در جمهوری اسلامی بسازند که هیچ کس نتواند جرأت مراجعه به قانون در مقابل حکومت کنندگان داشته باشد. فراموش نکنیم که در جمهوری اسلامی فراتر از همه اینها یک سلاح فیل کش وحشتناکی به نام "مصلحت نظام" وجود دارد که با توسل به آن (به قول خمینی) فرمانروایان می توانند حتی نماز و روزه را هم موقتاً تعطیل کنند. پس می بینید که راه های در رفتن از قانون همیشه به روی حکومت کنندگان باز است و در هر حال فرمانروا بر فراز قانون قرار دارد و این جز محال بودن حاکمیت قانون در جمهوری اسلامی معنای دیگری ندارد.

اما در کشوری که فرمانروا بتواند بر جان و مال مردم تسلط مطلق داشته باشد، آیا می شود امیدی به شکل گیری مردم سالاری داشت؟ جمهوری اسلامی ما را به دوران قبل از مشروطیت برگردانده است، نه فقط در عمل، بلکه متأسفانه حتی در تئوری. یعنی ما ناگزیریم نه تنها قلدردی مطلق فرمانروایان را تحمل کنیم، بلکه ناگزیریم قلدردی آنها را عین قانون مداری بنامیم و گر نه ممکن است به اتهام "محاربه با خدا" و مشارکت در "جنگ نرم" دشمنان اسلام همه چیز و از جمله جان شیرین مان را از دست بدهیم. توجه داشته باشید که وقتی به این آسانی می توان اموال آدم هایی مانند هاشمی رفسنجانی و شرکای او را از چنگ شان در آورد، می شود پی برد که "چه غوغایی است در دریا" ۲۰ مهر ۱۳۸۹

* پیوندها *

سردبیر نشریه: منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

تلفن: فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان

تلفن 0049-69-50699530

فاکس 0049-69-95219010

public@rahekargar.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

orwi-info@rahekargar.net

سایت خبری راه کارگر

<http://rahekargar.wordpress.com>

وبلاگ خبری راه کارگر

<http://rahekargar-khabari.blogspot.com>

وبلاگ رایو راه کارگر

<http://rahekargarvoice.wordpress.com>

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

محلات زحمتکش نشین کلانشهرهای کشور

کانون های اصلی سازماندهی نافرمانی مدنی علیه برچیدن یارانه هاست

رضا سپیدرودی

سرداران و چکمه پوشان و حاکمان تاریک خانه های قتل و مرگ و شکنجه و کشتار به تهدیدها، عریضه ها و اتهام زنی ها علیه مردم شدت داده اند. هنوز یارانه ها جمع نشده، سازمان سرکوب اعتراضات مردم را همه جا تشکیل داده اند و درست بر درهم شکستن مقاومت در اصلی ترین و کلیدی تری نقطه، یعنی سرکوب در محلات، دست گذاشته اند. به گفته فرماندهان انتظامی رژیم، طرح جدید سرکوب و پیگرد در تهران که، مطابق بهانه معمول به نام مقابله با اراذل و اوباش و اعتیاد شروع شده، "محله محور" خواهد بود. به عبارت دیگر می خواهند درست در آستانه اجرایی شدن طرح برچیدن یارانه ها در محلات زحمتکش نشین به بهانه پاکسازی اراذل و اوباش مستقر شوند. اولاً اگر هدف مقابله با اراذل و اوباش بود، طرح های پیشین به چه نتایجی رسید؟ مگر می توان با وجود فقر روزافزون، ورشکستگی اقتصادی، بیکاری و آواره گی گسترده با بزه کاری، اعتیاد و سایر آسیب های اجتماعی از طریق سرکوب فاشیستی و ضرب و شتم پلیسی مقابله کرد؟ ثانیاً: در شرایطی که همه اسکه های بزرگ و مبادی ورودی زمینی، هوایی و دریایی کشور در دست پاسداران و نظامیان است، روشن است که تجارت مرگبار مواد مخدر نمی تواند بدون نقش و حضور آنها در این ابعاد گسترده صورت بگیرد و بنابراین اگر هدف مبارزه با گسترش اعتیاد و جلوگیری از قاچاق مواد مخدر است نه با اعدام های گروهی معاندان و خرده فروشان مواد مخدر، نه با طرح های دوره ای بگیر و ببند قربانیان، نه با استقرار در محلات مختلف نمی توان با آن مبارزه کرد، بلکه در کنار راه اندازی تولید، مهار بیکاری و ایجاد اشتغال، سرمایه گذاری بر آموزش، و سرمایه گذاری بر بازپروری معاندان و ترک اعتیاد، باید مبادی ورود مواد مخدر را کنترل کرد. در حقیقت اگر بهانه های ظاهری را به کنار بگذاریم و طرح استقرار نیروهای سرکوب در محلات تهران را در کنار هشدارهای پی در پی مقامات رژیم بر علیه آنچه "فتنه اقتصادی" می نامند قرار دهیم، در وضع کنونی تنها یک هدف اساسی برای این طرح وجود دارد و آن جلوگیری از شورش زحمتکشان بر علیه گرانی قبض های برق و آب و گاز و بنزین و ممانعت از شکل گیری مقاومت توده ای علیه طرح شوک تریای در سطح محلات است. اقدام رژیم در محله محوری کردن طرح برخورد با نارضایتی ها و استقرار نیروهای سرکوب در محلات دو معنای مهم دارد: اول این که ترس و وحشت شدید آنان را از شکل گیری اعتراضات توده ای بر علیه ریاضت اقتصادی، و گرانی وحشتناک مواد خوراکی و مصرفی حیاتی در سطح محلات تهران و بویژه محلات حاشیه نشین نشان می دهد. این طرح در عین حال ظرفیت ها و قابلیت های اشتعال نارضایتی توده ای در سطح محلات تهران را روشن می کند و در واقع کانون مهم خطری را نشان می دهد که در رابطه با برچیدن یارانه ها موجودیت رژیم را بیش از هر جای دیگر به خطر می اندازد. تمرکز رژیم بر محلات تهران نشان می دهد که حلقه مهم، بلافصل و بی واسطه در سازماندهی نافرمانی مدنی و توده ای کردن آن علیه طرح "هدفمند کردن یارانه ها" محلات و بویژه محلات زحمتکش نشین تهران و کلانشهرهای کشور است. در حقیقت نافرمانی مدنی به شرطی می تواند توده ای شود که اولاً: لایه های هر چه وسیع تری از اعماق جامعه را مستقیماً به میدان اعتراض و مقاومت و زیر پا گذاشتن بایدها و نیاید های رژیم بکشاند، ثانیاً نقطه شروع اعتراض و مقاومت را بر خواستی مشخص، بی واسطه و صرف نظر ناکردنی از نظر اکثریت مردم بنا کند؛ ثالثاً: بتواند در فرایند اعتراض و مقاومت به خودسامان یابی مردم و سنگربندی توده ای در برابر استبداد بیانجامد. زیرا مردم اگر چه ممکن است در یک جدال موردی بتوانند رژیم را به عقب برانند؛ اما اگر نتوانند در پیکارهای مشخص و در مبارزه برای خواست های بی واسطه خود سنگرهای استواری از خویش و به همت خود بنا کنند، پیروزی شان یک بار مصرف و دارای عمر محدود خواهد بود و در اولین تندبچ بعدی دستاوردهایش با تهاجم جدید رژیم از دست خواهد رفت. رایعاً: نه فقط حضور مستقیم و گسترده مردم، نه فقط خصلت بلافصل مطالبه؛ نه فقط خودسامان یابی و سنگربندی توده ای که علاوه بر همه این ها/ و حتی برای تحقق یکایک آنها/ ابتکار عمل مردم در توده ای شدن نافرمانی مدنی نیز حائز اهمیت کلیدی است. آن دسته شعارها و راهکارهایی که تنها شکل منفعل، منفصل و مشروط در نافرمانی برای مردم قائلند، در حقیقت به طور عمده بهره برداری و دابوسند سیاسی با نارضایتی مردم را بر مضمون مطالبه توده ای ترجیح می دهند. ناگفته روشن است که ویژگی

بقیه: نگاهی به دور جدید مذاکرات صلح

تاوان و بهای زجر و کشتار وحشتناکی را که به سر یهودیان آمده، بردازند. همین چندی پیش بود که تعدادی از هنرمندان صلح طلب اسرائیلی در یک اقدام مشترک اعلام داشتند که در سرزمین های فلسطینی که در آن شهرک های یهودی نشین برپا می شود، برنامه ای اجرا نخواهند کرد. چند روز قبل نیز تعدادی از یهودیان صلح طلب جان بدر برده از کشتار هولوکاست، با سوار شدن بر یک کشتی کوچک حامل کمک های انسانی به غزه، قصد داشتند تا به طور سمبلیک محاصره جنایت کارانه اسرائیل علیه مردم بی دفاع غزه را بشکنند. این کشتی هنگام عزیمت به سوی غزه توسط واحد های نیروی دریایی ارتش اسرائیل توقیف شد و درست همین هفته قبل بود که "شورای حقوق بشر" سازمان ملل با صدور بیانیه ای حمله ارتش اسرائیل به کشتی های امدادی به غزه را محکوم کرد. این شورا عملیات ارتش اسرائیل را که دو ماه قبل در آب های آزاد صورت گرفت، غیر قانونی و متضاد با قوانین بین المللی دانست. عملیاتی که به مرگ چندین نفر از امدادگران منجر شد. اکنون دیگر بیش از گذشته روشن شده است که حکومت اسرائیل، مایل نیست تا به بن بست مذاکرات صلح با فلسطینیان پایان دهد و قدم موثری در جهت یک صلح عادلانه بردارد و به جز جنگ و خصومت به چیز دیگری نمی اندیشد. آن ها هنگامی که از صلح صحبت می کنند، تنها به آن به عنوان تاکتیکی برای خریدن وقت نگاه می کنند تا بسیاری از موضوعات مورد اختلاف با فلسطینی های بی دفاع را، شامل گذشت زمان کنند تا راحت تر نقشه بلعیدن فلسطین را پیش ببرند. اما یک چیز مسلم است و آن را همه می دانند؛ و آن این است که دو ملت اسرائیل و فلسطین سر انجام راهی جز این ندارند که در صلح درکنار یکدیگر زندگی کنند. امنیت کشور اسرائیل نه با بلعیدن فلسطین، بلکه با پذیرش واقعیت یک کشور مستقل فلسطینی است که می تواند تحقق یابد.

پنجم اکتبر 2010

به رخ کشیدن جنایت کهریزک!



روشنگری. ایسا گزارش میدهد صادق لاریجانی رئیس به اصطلاح قوه قضائیه رژیم در جمع مسوولان قضایی گفته است: «برخورد ایران با فاجعه کهریزک را با عملکرد آمریکا در مورد ابوغریب و گوانتانامو مقایسه کنید» و به برخورد رژیم متبوع خود با فاجعه کهریزک نازیده است!

به رخ کشیدن جنایت کهریزک!

گویا برخورد ولی فقیه با کهریزک کم زشت بود که حالا رئیس قوه قضائیه او یک قدم جلوتر گذاشته است و به آن افتخار میکند!

روشنگری. ایسا گزارش میدهد صادق لاریجانی رئیس به اصطلاح قوه قضائیه رژیم در جمع مسوولان قضایی گفته است: «برخورد ایران با فاجعه کهریزک را با عملکرد آمریکا در مورد ابوغریب و گوانتانامو مقایسه کنید» و به برخورد رژیم متبوع خود با فاجعه کهریزک نازیده است!

ما نمیخواهیم بگوئیم و نباید بگوئیم که زندانیان ابوغریب و گوانتانامو شهروند آمریکایی نبودند و زندانیان کهریزک شهروند ایرانی بودند، چرا که هر رژیمی در هر گوشه دنیا بر سر هر نوع زندانی، شهروند یا غیرشهروند، خودی یا غیرخودی، مجرم یا بی گناه آن آورد که بر سر زندانیان کهریزک و باگرام و گوانتانامو و ابوغریب رفته است، به جنایت علیه بشریت دست زده و نوع زندانی ذره ای از گناه عظیم او و زشتی ماهیت و سیاست آن نمی کاهد. نیازی به یادآوری این واقعیات هم نداریم که جنایت کهریزک ماستمالی شد، آمران و عاملان آن تحت پوشش حمایتی قرار گرفتند و هرگز محاکمه نشدند، افشاگران آن از جمله آقای مهدی کربویی تحت تعقیب و آزار و بی حرمتی قرار گرفتند و زندانی با آواره شدند یا عملاً به حبس خانگی گرفتار آمدند، بر تجاوز جنسی پرده پوشانده شد و قربانیان تجاوز و افشاگران مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند...

آنچه میخواهیم بر آن تاکید کنیم و علیرغم همه سوابقی که از این رژیم داریم باز هم شگفت انگیز است، «به رخ کشیدن» این جنایت و نحوه برخورد با آن در مقابل آمریکاست!

قبلاً ولی فقیه رژیم این جنایت عظیم را «فرعی» خوانده بود. گویا این برخورد کم زشت بود که حالا رئیس قوه قضائیه ی او یک قدم جلوتر گذاشته به آن افتخار میکند!

به راستی سنگ پای قزوین در برابر این رو و این همه پر رویی چون سنگ مرمر صاف و چون ابریشم لطیف می نماید. حالا که شهروندان آرایخواه ایران ثابت کرده اند کهریزک، همان ابوغریب و گوانتاموی رژیم ایران است، مسوولان رژیم به سرهم بندی ماجرا بسنده نکرده و به آن افتخار هم میکنند و پشت تریبون ها داد میزنند مقایسه کنید و ببینید ما جنایت خود را «تمیزتر» لاپوشانی کردیم یا دیگران اعمال خود را؟!!

واقعیت این است که کهریزک و کهریزک های رژیم از زوایای گوناگون بیش از آنکه به گوانتامو شبیه باشد به زندان های مخوف و مشهور اسرئیل برای فلسطینی ها شبیه است.

نه تعداد دقیق زندانی ها و وضعیت آنها معلوم است، نه اکثریت زندانیان جرمی به جز دفاع از حقوق شهروندی دارند، نه محاکمه واقعی در کار است، نه با بستگان زندانیان و حقوق آنها طبق قوانین خود کشور رفتار میشود، نه از انواع شکنجه روانی و جسمی سند و عکسی در دست است، نه همه اسرار زندان ها به بیرون درز میکند البته به جز خاطرات زندانیانی که آزاد شده اند، بسیاری هم فقط برای ارباب و نشان دار کردن یا معاوضه با پیشگیری از فعالیت احتمالی مدنی دستگیر میشوند.

اما رئیس قوه قضائیه را از این فاجعه هم باکی نیست. وقتی شما به او و هم قطارانش ثابت کنید که زندان های رژیم ایران برای شهروندان ایرانی مثل زندان های اسرئیل برای فلسطینی هاست و خود ایران زیر اشغال آنها و سلطه فرقه ای شان بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ کشور، به فلسطین شبیه شده است، هیچ بعید نیست پشت تریبون بروند و با افتخار بگویند ما هنوز به کوچ دسته جمعی شهروندان ایرانی و واردات انبوه هم فرقه ای های خود به جای آنها از سراسر جهان دست نزده ایم! پادمان نرفته که این رئیس قوه

قضائیه همان کسی است که گفته بود رای مردم به حکومت مشروعیت نمی دهد.

صرف نظر از اینکه آقای لاریجانی در مورد مقایسه شیوه برخورد رژیم های ایران و آمریکا با فجایع مربوط به زندان ها و شکنجه گاه های خود گزاره گفته است، مساله اصلی این است که رژیم ایران و کارگزارانش مدت هاست که وقوع جنایت و بی حقی در این و آن گوشه دنیا را به عنوان دلیل مشروعیت خود اعلام میکنند. تمام مضحکه بر پا کردن «کمسیون حقوق بشر اسلامی» و به اصطلاح «افشاگری» در مورد نقض حقوق مسلمانان در کشورهای غربی هم به قصد دفاع از حق احدی از افراد بشریت نیست، بلکه برای «اثبات» این حکم ضد انسانی و ضدمدنی است که یک رژیم سرکوبگر و ناقض حقوق بشر مثل رژیم اسلامی مشروعیت دارد، چراکه رژیم های مشروع دیگری در جهان هستند که در آنها نقض حقوق بشر صورت گرفته است!

چه دلیلی بهتر از این برای ضد بشری بودن جمهوری اسلامی ایران؟
10 اکتبر 2010

تأثیرات مخرب تحریم ها و فرافکنی های دولت مردان!

رضا سپیدرودی

احمدی نژاد روز شنبه در جریان مراسم آغاز عملیات اجرایی احداث یک آژداره در سخنانش با اشاره به تحریم های اقتصادی بار دیگر مدعی بی تأثیر بودن تحریم ها بر اقتصاد ایران شد و گفت: تحریم کنندگان خود به بی تأثیر بودن آن پی برده اند به نحوی که با مشاهده توان ملت ایران در ساخت بسیاری از کالاهای تحریمی برای مشارکت و تامین این کالاها اعلام آمادگی کردند.

او این دروغ بزرگ را در حالی گفته است که براساس خبرهای روز درست به خاطر تحریم ها

امنیت شغلی حداقل 60 هزار نفر از کارگران صنعت رنگسازی در خطر قرار گرفته و واحدهای رنگ سازی با مشکلات جدی برای وارد کردن مواد اولیه مورد نیاز این صنعت روبرو شده اند. بیش از 90 هزار شاغلین صنعت برق به خاطر بدهی سنگین واحدهای تولیدی در معرض خطر قرار دارند و پرداخت بدهی بیش از پنج میلیاردی دولت به واحدهای صنعتی این رشته، باید از طریق هزینه های چند برابر قبض های برق به نام هدفمندی یارانه ها از سوی مردم پرداخت شود. به گفته رییس بخش جراحی فک و صورت بیمارستان شریعتی، کمبود بودجه و فقر تجهیزات باعث شده تا صف بیماران نیازمند جراحی بلندتر شود، استخدام پرستاران همچنان که انتظار می رفت به علت ورشکستگی دولت صورت نمی گیرد و بخش درمانی به چنان وضعی دچار شده که می خواهند برای جلوگیری از برخورد های بیماران عاصی با پرسنل درمانی فضای مراکز درمانی را پادگانی و پرسنل را به اسپری فلفل مجهز کنند.

بنابراین بر خلاف دروغ گویی های مضمّن کننده احمدی نژاد تحریم ها نه تنها تأثیرگذار است بلکه هم اکنون تأثیرات خود را در به خطر افتادن وضعیت اشتغال بسیاری از واحدهای تولیدی، در افزایش میزان مرگ و میر به خاطر کمبود داروهای اساسی، در صعود قیمت ها و گرانی کالاها و مهم مصرفی مردم، در تشدید کمبودها در اثر دشواری واردات و در تحمل هزینه های سنگین و اثرات جبران ناپذیر ناشی از تجدید ساختار صنایع پتروشیمی در جهت تولید بنزین باقی گذاشته است

به عبارت دیگر تحریم ها نقدا وضع زندگی مردم ایران را وخیم تر ساخته و هر چه بیشتر ادامه یابد در فروپاشی زیرساخت های اقتصاد کشور و گسترش فقر و محرومیت مخرب تر و فاجعه بارتر خواهد بود، اما همین تحریم ها چنان چه ادعاهای رژیم و دولت مردانش نشان می دهد هیچ تأثیری بر آنها و سیاست هایشان باقی نگذاشته است و تنها بیانه ای به دست آنان داده است تا ناپسامانی های جدید، از هم گسیختگی شیرازه های تولیدی، کمبودهای رو به افزایش کالاهای مصرفی حیاتی و گرانی قیمت ها را به توطئه های دشمنان خارجی و داخلی، اتاق های توطئه، و فتنه گری سازمان یافته نسبت دهند. تحریم ها به بهانه ای برای تشدید سرکوب در پائین و تقویت نظامی گری و فاشیسم عربی تر در بالا تبدیل شده است و هر چه ادامه می یابد این ارتباط گسترده تر می شود. این وضعیت جای تردیدی باقی نگذاشته است که برای رهایی از شر محرومیت ها و مصیبت های ناشی از تحریم که روز به روز دامنه تر و فاجعه بارتر می شود راهی جز پائین کشیدن رژیم ولایی و دولت پادگانی اش برای مردم باقی نمانده است.

تلاش برای بلعیدن دانشگاه آزاد اسلامی

ارژنگ بامشاد

دعوا بر سر مالکیت دانشگاه آزاد اسلامی، با دخالت خامنه ای وارد مرحله نهائی خود شده است. خامنه ای پس ماه ها جنگ و جدل بر سر مالکیت دانشگاه آزاد اسلامی که از سوی احمدی نژاد و باند سپاه برای بلعیدن آن خیز برداشته بودند، در ۱۸ مهرماه ۸۹ با حکمی وقف این دانشگاه را باطل اعلام کرد. در این حکم آمده است: «وقف مزبور از لحاظ فقهی و حقوقی صحیح نیست. ضمناً با توجه به ماهیت غیرخصوصی و غیردولتی دانشگاه آزاد اسلامی، لازم است بندهای ۵ و ۱۰ مصوبه جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد اساسنامه آن دانشگاه مورد بررسی مجدد قرار گرفته و اصلاح شود». این موضع گیری خامنه ای در شرایطی انجام می گیرد که دانشگاه آزاد اسلامی بر پایه تصمیم هیئت امنای این دانشگاه وقف شده است. در مورد وقف این دانشگاه دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرده بود که: «چهار مجتهد عضو هیئت مؤسس یعنی حضرات آیات و حجج الاسلام موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، سید حسن خمینی، قمی و همچنین آیت الله جنوردی به عنوان ناظر، بر شرعی بودن وقف صحه گذاشتند» و هاشمی رفسنجانی نیز در سفر خود به بابل با توجه با تلاش هایی که برای بر هم زدن وقف دانشگاه آزاد اسلامی در جریان بود، گفته بود: «فکر نمیکنم خداوند اجازه دهد کسی این وقف را به هم بزند و اگر کسی این کار را کرد، خداوند از او قویتر است و وقف را برمیگرد.»

اکنون خامنه ای با فتوای جدید خود نشان داد که از خدا قوی تر است و حکم وقف را باطل اعلام کرد. اما دعوا بر سر دانشگاه آزاد اسلامی بر سر چیست؟ واقعیت این است که دانشگاه آزاد اسلامی با در اختیار داشتن نیمی از دانشجویان کشور و با سرمایه ای معادل ۲۵۰ هزار میلیارد تومان، یکی از عظیم ترین موسسات فرهنگی و مالی کشور است. این نهاد قدرتمند، نهادهای دولتی نبوده و نیست. در واقع این نهاد غول پیکر، نهادهای خصوصی است که با اتکا به قدرت هیئت امنای مؤسسون آن ایجاد شده است. روشن است که شکل گیری چنین نهاد عظیمی بدون استفاده از امکانات قدرت و حمایت دولت نه تنها ایجاد نمی شد بلکه ادامه حیات نیز نمی یافت. شکل گیری چنین نهادهای نشاندهنده ماهیت مافیائی قدرت در جمهوری اسلامی است. اکنون که باند دیگری ارکان قدرت را در دست گرفته و تلاش برای بلعیدن اموال دولتی و خودمائی سازی و نظامی سازی موسسات خدمتائی و تولیدی در دستور قرار گرفته است، چشم فروبستن بر امکانات و اموال دانشگاه آزاد اسلامی، با منطق قدرت گیری باند مافیائی جدید، همخوانی نداشته و ندارد. از همین رو بود که احمدی نژاد طرح خود و باند حاکم برای بلعیدن دانشگاه آزاد اسلامی را با مصوبه ای در شورای عالی انقلاب فرهنگی کلید زد. آن ها قبل از آن دست خاندان هاشمی از شرکت نفت و متروی تهران را قطع کرده بودند و خیز برای تسخیر آخرین سنگر اقتصادی هاشمی برداشته شده بود. شورای عالی انقلاب فرهنگی به ریاست محمود احمدی نژاد در ۲۴ فروردین ماه ۱۳۸۹ اصلاح اساسنامه دانشگاه آزاد اسلامی را نهایی و برای اجرا ابلاغ کرد. بر اساس بند پنج اساسنامه جدید، این دانشگاه به عنوان «اموال عمومی» محسوب می شود و «هیچ يك از اعضای هیئت مؤسس، هیئت امناء، مدیران و دیگر ارکان و مسئولین دانشگاه هیچ گونه حق مالکیت و حق انتفاع شخصی از اموال مزبور را ندارند». همچنین ماده ۱۰ این اساسنامه ترکیب اعضای هیئت امنای دانشگاه آزاد را تغییر داده و سهم دولت را در هیات امناء بیشتر کرده و در نتیجه تصمیم گیرها را به نفع دولت رقم می زند.

سرنوشت دانشگاه آزاد اسلامی، به تدریج به همان سمتی می رود که باند حاکم با وارونه اجرا کردن اصل ۴۴ قانون اساسی، به تدریج اموال دولتی را به جای خصوصی سازی، خودمائی سازی و نظامی سازی کرده و در اختیار سپاه پاسداران قرار داده است. وقتی موسسات و نهادهای مالی، خدمتائی و تولیدی در اختیار سپاه پاسداران قرار می گیرد، این بدان معناست که این اموال به هسته اصلی باند قدرت دولتی واگذار شده و از یک سو کنترل قانونی بر آن ها از میان برداشته می شود و از دیگر سو به زیرکنترل هسته مرکزی قدرت در می آید. اما روندی که در جمهوری اسلامی در جریان هست، تنها خودمائی سازی و نظامی سازی اموال دولتی مندرج در اصل ۴۴ قانون اساسی نیست، بلکه دست اندازی به اموال و نهادهای خصوصی نیز در دستور قرار گرفته است. در این مورد اموال خصوصی مورد

نظر، ابتدا به اموال عمومی و دولتی تبدیل می شوند و سپس مقدمات خودمائی سازی و نظامی سازی آماده می شود. مصوبه ی شورای عالی فرهنگی که رسماً دانشگاه آزاد اسلامی به عنوان «اموال دولتی» به حساب می آورد، دقیقاً در همین راستا انجام گرفته است. امری که با واکنش هیئت موسس و صاحبان این دانشگاه روبرو شد و اموال این دانشگاه را وقف کردند. اکنون با حکم جدید خامنه ای، وابطال این وقف، عملاً راه برای تعرض باند حاکم برای بلعیدن این عظیم ترین نهاد مالی و فرهنگی هموار می شود.

زیر پا گذاشتن قانون وقف، که یکی از سرراست ترین قوانین فقهی است که هیچ کس حق تغییر، تصرف و دخالت در آن را ندارد، از سوی ولی فقیه جمهوری اسلامی، یک بار دیگر مطلق العنان بودن او را به عریانی نشان می دهد. یک بار دیگر به روشنی دیده می شود که سمت گیری های سیاسی و تصمیم گیری های معطوف به قدرت، به راحتی می تواند حتی قوانین و مقررات مسلم دینی را به کناری بگذارد. وقتی که خامنه ای بارها اعلام کرده بود که به مواضع احمدی نژاد نزدیک تر از مواضع هاشمی رفسنجانی است، تردیدی وجود نداشت که در این رابطه نیز، او جانب احمدی نژاد و باند حاکم را خواهد گرفت. همین نگرانی بود که هاشمی رفسنجانی را مجبور کرد در بابل، نسبت به لغو وقف اموال دانشگاه آزاد اسلامی هشدار دهد. اما چرخه قدرت در جمهوری اسلامی، اکنون برای هر چه متمرکز کردن قدرت و قیچی کردن قدرت نیروهای ناهمخوان خودی، با شدت در جریان است. پس از حذف اصلاح طلبان از عرصه قدرت، اکنون باید نفوذ هاشمی رفسنجانی را نیز از میان برداشت. امری که از مدت ها قبل آغاز شده است و علیرغم زگرزگ زدن ها و مانورهای سیاسی هاشمی رفسنجانی، پایان دوران قدرت او در جمهوری اسلامی زمینه سازی می شود.

متمرکز تر شدن قدرت حاکم، و تصفیه های درونی آن، هدفی جز تیزتر کردن شمشیر سرکوب حکومتی و تمام قد ظاهر شدن در برابر مقاومت مردمی ندارد. سمت گیری تمرکز فاشیستی در حاکمیت اسلامی، که اکنون خودی هایشان را نیز از عرصه ی قدرت به کناری می نازد، شرایط مبارزه ی توده ای را روبرو به روز پیچیده تر می کند. سازماندهی مقاومت توده ای در برابر قدرت فاشیستی که بشکل عنان گسیخته خود را برای سرکوب مبارزات مردمی آماده می سازد، باید به گونه ای باشد که با توجه به توازن قوای کنونی و بسته شدن شکاف های درون حکومتی، بر سازمانیابی خود مردم استوار شود. هسته های مقاومت توده ای بایستی با استفاده از تاکتیک های جنگ و گریز و نافرمانی منعی، تمرکز پلیسی و نظامی رژیم را که روز بروز شدیدتر می شود را در هم بریزند و راه پیشروی را هموار سازد. ماجرای دانشگاه آزاد اسلامی نشان می دهد که مثلث حاکم در راه اجرای برنامه های شوم خود، هیچ مرز قانونی و شرعی را به رسمیت نمی شناسد. ۱۹ مهرماه ۱۳۸۹

روز جهانی کودک بر کودکان فردا مبارک باد.

جهان زنان

روز جهانی کودک بر کودکان فردا مبارک باد!

کودکائی که مورد آزار جنسی قرار نمی گیرند.

کودکائی که توسط پدران و عموهای شان به قتل نمی رسند.

کودکائی که مانند زباله مورد خطاب قرار نمی گیرند و از سطح خیابان های

شهر جمع آوری نمی شوند!

کودکائی که زیر چرخ بندهای سرمایه، در کارخانه و کوره های آجرپزی و

مزارع و...، له نمی شوند.

کودکائی که روی مین و زیر تانک نمی روند و با ناپالم نمی سوزند و با

بمب های خوشه ای تکه تکه نمی شوند.

کودکائی که مادران و پدران شان را راه راه پشت میله های زندان نمی بینند.

کودکائی که بر گورهای بی نشان به امید آن که مادران و پدران شان در

آن جا آرام گرفته اند نمی گیرند.

روز جهانی کودک بر کودکان فردا مبارک باد.

کودکان،

قربانیان استثمار سرمایه و استبداد دینی

ارژنگ بامشاد

روز ۱۶ مهرماه برابر با ۸ اکتبر روز جهانی کودک است. هر ساله به این مناسبت، نیم‌نگاهی به وضعیت کودکان انداخته می‌شود. در ایران نیز این روز را به عنوان روز جهانی کودک مورد توجه قرار می‌دهند. اما نگاهی به آمار نشان می‌دهد که کودکان، بی‌پناهترین بخش جامعه محسوب می‌شوند. طبق آخرین آمار ۳۰ درصد از کودکان یک تا پنج سال در معرض آزارهای جسمی هستند، ۵۳ درصد از آزارسان‌های پدر و مادر و یا ناپدری و نامادری و در فضای خصوصی خانه صورت می‌گیرد؛ و ۷۰ درصد از تماس‌ها با اورژانس اجتماعی (۱۲۳) به دلیل کودک‌آزاری بوده، و امسال حدود ۳۰۰ هزار کودک از تحصیل بازمانده‌اند. اگر کودک آزاری یکی از وجوه تجاوز به حقوق کودک است، فقر وجه دیگر آن است. فرشید یزدانی «مدیرعامل سابق انجمن حمایت از حقوق کودکان» به این‌ها گفته است: «در حال حاضر مطابق با برآوردهای صورت گرفته حدود ۱۴ میلیون نفر زیر خط فقر هستند که از این تعداد، چهار میلیون کودک در زیر خط فقر مطلق به سر می‌برند به طوری که آمار به نوعی با آمار کودکان خارج از چرخه تحصیل نیز همخوانی داشته و مطابق با سرشماری سال ۱۳۸۵، بیش از ۵ میلیون ۳۰۰ هزار کودک از چرخه تحصیل خارج هستند». تجاوز به حقوق کودک تنها کودک آزاری و استثمار کودکان نیست. وادار کردن کودکان به ازدواج در سنین پایین نیز عرصه دیگری از تجاوز به حقوق کودک است. طبق آخرین آمار منتشرشده توسط نهادهای دولتی در ایران، هم اکنون بیش از ۹۵۰ هزار کودک متاهل در کشور وجود دارند که ۸۵ درصد آن‌ها دختر هستند. بر اساس قانون مدنی ایران، سن ازدواج برای دختر ۱۳ سال و برای پسر ۱۵ سال تعیین شده است، اما پدر یا جد پدری دختر می‌تواند در صورت صلاحدید خود، دختر را قبل از ۱۳ سالگی نیز شوهر دهد. این در حالی است که مطابق کنوانسیون حقوق کودک که ایران نیز آن را امضا کرده، افراد تا ۱۸ سالگی کودک محسوب می‌شوند.

تجاوز به حقوق کودکان، کودک آزاری، استثمار کودکان و محروم از تحصیل ماندن آن‌ها، مسائلی نیستند که بتوان با موعظه و یا سخنرانی‌های اخلاقی و یا ابراز تاسف کردن‌های تکراری، با آن‌ها روبرو شد. بیش از هرکاری برای چاره‌جویی، باید ریشه‌های این مشکلات را دریافت.

اولین و مهمترین مسئله ارتباط تنگاتنگ مسئله کودکان با مسئله زنان است. اگر وضعیت زنان در جامعه تغییر نکند، وضعیت کودکان نیز بهبود نخواهد یافت. نگاهی به وضعیت کودکان در کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که هر چه میزان دانش و سواد زنان بالاتر باشد، اولاً سن ازدواج بالاتر رفته و زنان، زمان بیشتری برای آماده شدن برای ایفای نقش مادر پیدا خواهند کرد. همین آمادگی و حساسیت آن‌ها به سرنوشت فرزندان، تمایل به تعداد زیاد فرزند را پائین می‌آورند و ثانیاً - برنامه ریزی برای تربیت بهتر و دقیق‌تر را بالا می‌برد. وقتی مادری از دانش و سواد کافی برخوردار باشد، توجه او به سلامت کودک فوق‌العاده بالا می‌رود. آمارهای جهانی نشان می‌دهد فرزندان مادرانی که حداقل سواد ابتدایی دارند، از فرزندان مادران بیسواد، سالم‌تر هستند. ثالثاً بالا بودن سطح سواد و دانش مادران، میزان توجه آن‌ها به فرزندان را بالا برده، حساسیت به حق کودک افزایش یافته و کودک آزاری به میزان بسیار زیادی کاهش می‌یابد. آمارهای کنونی نشان می‌دهد که کودک آزاری در خانواده‌های بیسواد یا کم‌سواد و بویژه فقیر بسیار بالاست. از این روست که آموزش مادر، برای تربیت کودکان سالم یک اصل کلیدی است.

توجه ویژه به حقوق زنان و بالابردن سطح سواد و دانش، بدون بدور ریختن خرافه‌های زن‌ستیزانه امکان‌پذیر نیست. خرافه‌های ضد زن نهادی شده در جوامع گوناگون و از جمله جوامع اسلامی سبب شده تا نیمی از جمعیت کودکان، یعنی دختران خردسال، از تبعیضی جانگزار در رنج باشند. در کشور ما، نگاه دینی و مردسالارانه به زنان و وضعیت پنداشتن آنها، باعث شده تا نیمی از جمعیت جوان کشور در وضعیت اسفباری به سر برند. کنترل‌های گسترده در خیابان‌ها و مدارس و ضوابط بی‌حد و حصر برای کنترل دختران دانش‌آموز، عملاً آن‌ها را از بسیاری از فرصت‌های زندگی اجتماعی، ورزش، تفریحات و پرداختن به هنر و فعالیت‌های فرهنگی کنار می‌گذارد. اگر تنها ورزش را در نظر بگیریم، عمق فاجعه‌ای که در ایران تحت حاکمیت استبداد دینی،

اتفاق افتاده است را بهتر درک خواهیم کرد. هم اکنون به علت عدم توجه به ورزش منظم در مدارس و بویژه مدارس دخترانه، بخش بالایی از دختران کشور از نارسایی‌های جسمی رنج می‌برند. عدم تحرک، نبود امکانات ورزشی، محدودیت‌های دینی در ورزش دختران، نسل آینده زنان و مادران کشور را با بیماری‌های جدی جسمی روبرو خواهد ساخت. از این رو برای دست‌یافتن به حقوق کودکان و توجه به آن‌ها، باید با خرافه‌های ضد زن و آموزه‌های زن‌ستیزانه دینی و مردسالارانه که از سوی حاکمیت حمایت و اجرا می‌شود به مقابله برخاست.

اگر آموزش زنان و دختران و مبارزه با خرافه‌های زن‌ستیزانه دینی و مردسالارانه، دو رکن مهم تلاش برای حقوق کودک است، مبارزه با فقر را نیز باید رکن سوم این مبارزه در نظر گرفت. واقعیت این است که وقتی فقر چنگال‌های شوم خود را بر گلوئی نهیستان جامعه می‌فشارد، وقتی هزینه‌های مایحتاج اولیه زندگی، بخش اعظم سبد هزینه‌های خانوار را به خود اختصاص می‌دهد، خانواده‌ها نمی‌توانند از امکانات لازم برای بهداشت کودکان، برای تفریحات آن‌ها و حتی برای آموزش کودکانشان برخوردار باشند. وقتی ۱۴ میلیون نفر زیر خط فقر مطلق هستند و ۴ میلیون آن‌ها را کودکان تشکیل می‌دهد، می‌توان به عمق فاجعه پی برد. همین فقر و دست و پنجه نرم کردن برای بدست آوردن لقمه نانی برای زنده ماندن، زمینه‌ساز ترک تحصیل بسیاری از کودکان شده و آن‌ها را راهی خیابان و محیط‌های کار می‌کند. کار کودکان را نمی‌توان بدون مبارزه با فقر خانواده‌هایشان، از میان برداشت. توجه سرمایه به کار کودکان نیز از آن روست که اولاً کار کودکان بسیار ارزان است و ثانیاً نیازی به بیمه ندارد و ثالثاً خطر ایجاد تشکلهای اتحادیه‌ای و یا صنفی در میان نخواهد بود. و از اینجاست که سرمایه از کار کودکان، درست به شیوه برده‌داری سوءاستفاده می‌کند. درست در شرایطی که فقر یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تجاوز به حقوق کودکان است، در طرح "هدفمند کردن یارانه‌ها" که پرداخت یارانه‌ها به نیازها بلکه به نیازمندان تعلق می‌گیرد، هم حقوق کودکان نادیده گرفته شده است. زیرا پرداخت احتمالی یارانه‌ها وقتی به سرپرست خانواده داده شود، احتمال این که نیازهای کودکان مورد توجه قرار گیرد بسیار پائین است. در صورتی که اگر یارانه‌های احتمالی به مادران تعلق می‌گرفت احتمال برآورده شدن نیازهای کودکان بسیار بالاتر می‌بود.

فقر، نه تنها زمینه‌ساز ترک تحصیل و کار کودکان است، بلکه عامل گسترش اعتیاد نیز هست. اعتیاد هر چند بلائی خانمانسوزی است که بسیاری از انسان‌ها را به نابودی می‌کشاند، اما ضربات آن بر جان و روان کودکان و سرنوشت آن‌ها، غیر قابل‌توصیف است. کودکانی که در خانواده‌های معتاد پرورش می‌یابند، به غنچه‌هایی می‌مانند که نشکفته پژمرده می‌شوند. کودکان، در چنین محیط‌هایی نه تنها از امکانات آموزش و بهداشت و زندگی سالم برخوردار نخواهند بود، بلکه در معرض کودک آزاری خشن و حتی تجاوزات جنسی و تبدیل شدن به نیروی کار در عرصه مواد مخدر نیز قرار می‌گیرند. اعتیاد به معنای واقعی بمبی است که خانواده‌ها را متلاشی می‌کند و کودکان را نابود می‌سازد.

آنچه در بالا آمد، جنبه‌هایی از پیوند حقوق کودکان با وضعیت مادران و خانواده‌هاست. اما پرداختن به این موارد بدون درگیر شدن با اصل کالا شدن نیروی کار توسط سرمایه‌داری، ره به جایی نمی‌برد. کالائی شدن نیروی کار یکی از شیطانی‌ترین و شریرانه‌ترین کشف‌های سرمایه‌داری است. اگر بخواهیم جامعه‌ای انسانی برپا شود باید از نیروی کار کالائزده شدن. چنین امری، هر چند به یک باره انجام نخواهد گرفت اما باید در این راستا تلاش کرد. از این رو باید در گام نخست دولت‌ها را مجبور کرد که حداقل، آموزش رایگان، بهداشت رایگان، بیمه درمانی رایگان برای کودکان را تضمین کنند. وقتی آموزش دوره ابتدایی رایگان و اجباری باشد، آن‌گاه نمی‌توان کودکان را روانه‌ی بازار کار کرد. وقتی آموزش، بهداشت، فعالیت‌های هنری و فرهنگی برای تمامی کودکان بی‌توجه به درآمد خانواده‌هایشان مجانی باشد و از طرف دولت تامین شود، می‌توان امید داشت که فرصت‌های برابر برای کودکان ایجاد گردد. روشن است که چنین اقداماتی، تنها گام‌های کوچکی در راستای کالائزده شدن از نیروی کار است. روشن است که آموزش رایگان، بهداشت، حق داشتن مسکن، و حق کار برای همه، عرصه‌هایی است که می‌تواند زمینه‌ساز یک جامعه انسانی‌تر گردد. دنیای کودکان را بدون مبارزه برای جامعه‌ای انسانی نمی‌توان، به دنیای شیرین کودکانه تبدیل کرد. ۱۶ مهرماه ۱۳۸۹

نگاهی به دور جدید مذاکرات صلح میان فلسطین و اسرائیل

یوسف لنگرودی

مذاکرات صلحی که با جاروجنجال های تبلیغاتی و با حضور رهبران اسرائیل، فلسطین و شخص باراک اوباما رییس جمهور آمریکا در واشنگتن آغاز شد، تنها با گذشت اندک زمانی به بن بست رسید و اگر تلاش های آمریکا در این روزها برای از سرگیری آن به نتیجه نرسد، به شکست کامل منجر خواهد شد.

بسیاری از تحلیلگران امور خاورمیانه از همان ابتدا به دور جدید مذاکرات خوشبین نبودند و اسرائیل را طرف قابل اعتمادی برای دستیابی به صلح، نمی دانند. حکومت اسرائیل همان حکومتی است که در طول هفده سال گذشته موقعی که نخستین دور مذاکرات رسمی بین طرفین آغاز شد، و بر اساس آن قرار بود تا ظرف پنج سال کشور مستقل فلسطینی ایجاد گردد، به همه پیمان ها و طرح های صلح با فلسطینیان از جمله، معاهده صلح اسلو - که میان یاسر عرفات و اسحاق رابین امضا شده بود-، طرح صلح آمریکا مرسوم به " نقشه راه " در دوره ریاست جمهوری جرج بوش و " طرح صلح عربی " - که به ابتکار پادشاه سعودی تهیه شده بود- بی اعتنا بوده و با نادیده گرفته است. طرح های صلحی که ضمن به رسمیت ساختن اسرائیل از سوی اعراب، به طور بسیار شفاف و واضحی، امتیازات زیادی برای اسرائیل در نظر گرفته بودند.

این بار نیز دولت دست راستی این کشور، با توجه به آغاز دور جدید مذاکرات صلح، توقف شهرک سازی در مناطق اشغالی را تمدید نکرد و بنیامین نتانیاهو نخست وزیر این کشور، درست یک روز مانده به پایان مهلت توقف شهرک سازی - که در روز بیست و ششم سپتامبر به پایان رسید- با پیامی بی سرو ته، شهرک نشینان را به " شکیبایی " ترغیب کرد. در واقع دولت اسرائیل با این موضع گیری خود، نه تنها گامی در جهت پیش بردن مذاکرات بر نداشت بلکه با سپردن تصمیم به شهرک نشینان، عملاً ادامه عملیات خانه سازی در زمین های فلسطینیان را تایید کرد.

رییس تشکیلات خودگردان فلسطین، پیش از آغاز گفتگوها اعلام کرده بود که اگر اسرائیل توقف شهرک سازی را تمدید نکند، مذاکرات را ترک خواهد کرد. هنگامی که با سر رسیدن پایان مهلت توقف شهرک سازی در مناطق اشغالی، اسرائیل به اقدامی برای تمدید آن دست نزد، وی در موقعیت بسیار دشواری قرار گرفت و از قرار معلوم، ناتوان تر از آن بود که تهدید خود را بلافاصله به مرحله اجرا درآورد. وی کمی بعدتر، در جریان دیدار با سارکوزی رییس جمهور فرانسه، اعلام کرد که درباره خروج از مذاکرات ابتدا باید با سایر گروه های فلسطینی و اتحادیه عرب مشورت کند. سازمان آزادیبخش فلسطین در نشست روز شنبه دوم اکتبر، با صدور بیانیه ای اعلام داشت که مذاکرات صلح را تا زمانی که اسرائیل از شهرک سازی دست بر ندارد، متوقف خواهد کرد..

این مذاکرات ادامه همان گفتگوهایی است که در سال ۲۰۰۸ به دنبال تخریب خانه های فلسطینی ها در بیت المقدس شرقی و صدور مجوز ساخت ۱۶۰۰ واحد مسکونی در آن ناحیه، و سپس در اعتراض به تهاجم خونین اسرائیل به غزه تقریباً به مدت دو سال متوقف شده بود. تشکیلات دولت فلسطینی پس از مدتی اعلام کرد که تنها وارد مذاکرات غیر مستقیم با دولت اسرائیل خواهد شد. " جرج میچل " نماینده باراک اوباما، میانجی مذاکرات غیر مستقیم بود.

در سال جاری میلادی، بدون آنکه در باره توقف تخریب واحدهای مسکونی فلسطینی ها و عدم توسعه شهرک سازی های یهودی نشین در بیت المقدس شرقی توافقی حاصل شود و تضمینی به طرف فلسطینی داده شود، فشار بر تشکیلات خود مختار فلسطینی برای بازگشت به دور جدید مذاکرات مستقیم، از سوی آمریکا افزایش یافت. کاخ سفید اعلام کرد که عدم بازگشت دولت خودگردان به گفتگو های صلح، به روابط میان دو طرف آسیب وارد خواهد آورد و جرج میشل نماینده ویژه اوباما در امور اسرائیل و فلسطین، تهدید کرد که حاضر نشدن عباس به میز مذاکره، موجب خواهد شد تا آمریکا کمک های سالانه پانصد میلیون دلاری خود به دولت او را به تعلیق در آورد. حالا که نیز محمود عباس تحت فشار و تهدید مجبور به بازگشت به دور جدید گفتگو شده، داستان مذاکرات دو سال قبل باز هم دارد تکرار می شود.

جنگ طلبان حاکم بر اسرائیل، با عدم تمدید توقف شهرک سازی، لااقل در زمان انجام مذاکرات صلح، یک بار دیگر نشان می دهند که به صلح اعتقادی ندارند و تنها برای فریب افکار عمومی است که به دور میز مذاکره

می نشینند و تا آن جایی گفتگوها را قبول دارند که به پیمان صلحی منجر نشود. کاخ سفید که بنا بر یک رشته ملاحظات داخلی و بین المللی، امیدوار بود تا این مذاکرات در ادامه خود مقدمات تشکیل کشور فلسطینی (صد البته یک کشور ضعیف، ناتوان و بدون حق دخالت و تصمیم گیری در سرنوشت خود) را ظرف یک سال آینده فراهم آورد و خواهان این است که اسرائیل حداقل تا زمانی که این مذاکرات در جریان است، از توسعه شهرک نشینی دست بردارد، برای ترغیب اسرائیل به دست برداشتن از خانه سازی و نجات این گفتگوها " جرج میچل " را به منطقه فرستاده است. روز های آینده معلوم خواهد شد که این تلاش ها تا چه اندازه موثر واقع خواهد شد و اسرائیل توقف شهرک سازی را تمدید خواهد کرد یا نه؟

حقیقت این است که فلسطینی ها یکی از شرایط صلح دایمی با اسرائیل را نه فقط توقف شهرک سازی ها در بخش شرقی بیت المقدس و کرانه باختری رود اردن، بلکه تخلیه کامل اتباع اسرائیل از این بخش ها و سپردن اداره و کنترل آن به دست دولت فلسطینی می دانند؛ مخصوصاً این که شهرک سازی در مناطقی برپا می شود که ارتباط بیت المقدس شرقی را به نوار رود غربی اردن قطع می کند. بنابراین، تشکیل یک کشور فلسطینی بدون الحاق دوباره این مناطق به فلسطینی ها، از مضمون نهی می شود و بی معناست.

در این میان مقامات اسرائیلی از فرصت استفاده کرده و ضدیت خود را با تلاش های صلح نشان می دهند. " لیبرمن " وزیر خارجه روسی الاصل و فاشیست و نژاد پرست اسرائیلی می گوید: " دست یابی صلح با فلسطین تنها با دفع خطر ایران ممکن است ". نماینده دیپلماسی دولت دست راستی اسرائیل در حالی در این باره به هذیان گویی روی آورده که هر کودکی می داند که بهترین راه " دفع خطر ایران "، عقد قرار داد صلح واقعی و عادلانه میان اسرائیل و فلسطین است. تنها از این طریق است که رژیم ولایت فقیه حربه موثری را در تبلیغات و برپایی جاروجنجال و سیاه بازی در دفاع از ملت فلسطین، از دست می دهد. آنانی که از عملی ساختن صلح با فلسطینی ها طفره می روند و فقط زبان جنگ را می فهمند، بیشترین خدمت را به رهبران جمهوری اسلامی می کنند. این داستان را که، راه صلح میان اسرائیل و فلسطین از بغداد می گذرد - که در زمان جرج بوش مطرح شده بود- همه بیاد دارند و می دانند که تنها یک دروغ بزرگ و شبنامی سیاسی بود برای توجیه تهاجم به آن کشور. حکومت صدام سرنگون گردید، عراق ویران گشت و بغداد فتح شد اما از صلح واقعی میان اسرائیل و فلسطینی ها خبری نشد. در این میان تنها حکومت اسرائیل نسبت به گذشته شریتر و گستاخ تر شده است.

با ادامه وضعیت کنونی، به نظر می رسد که به زودی دیگر موضوعی برای مذاکرات صلح باقی نماند. زیرا حکومت اسرائیل در هر قدمی که بر می دارد، با قاپیدن و حذف آنچه را که مربوط به اختلافات دو طرف هست، هر نوع مذاکره ای را بی معنا می سازد. یک بار اعلام می کند اورشلیم برای همیشه به اسرائیل تعلق دارد و سرنوشت آن قابل مذاکره نیست؛ بار دیگر مسئله بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین شان را غیر قابل قبول می داند و حالا نیز آنقدر به سیاست تجاوزکارانه و غصب زمین های فلسطینی ادامه داده که پس از جنگ ۱۹۶۷ بالغ بر صدوبیست هزار شهرک و صد اردوگاه یهودی نشین در سرزمین های متعلق به فلسطینی ها ایجاد شده است که در مجموع این مستعمره نشین ها، بیش از سیصد هزار یهودی سکنه گزیده اند.

دولت اسرائیل، همه این سیاست های سرقت زمین های دیگران و اخراج اهالی بومی آن را علیرغم مخالفت های سازمان ملل و افکار عمومی جهان، پیش برده و می برد. آن گاه که فلسطینی ها به این همه نیرنگ، فریب و زورگویی اعتراض می کنند، فوراً جنگ طلب، عقب مانده و وحشی خوانده می شوند. در این میان حامیان اسرائیل به جای سرزنش این کشور، به او حق می دهند و ناز و خشم آن را به جان می خزند.

متحدان اسرائیل با چنین سیاستی نه تنها رفتار تبعیض آمیز خود را به نمایش می گذارند بلکه با باز گذاشتن درب جنم در مناقشات خاورمیانه، بزرگترین خدمت را در حق جریان های جنگ طلب و سازمان های ستیزه جو و بنیاد گرای ارتجاعی یهودی و اسلامی، روا می دارند. درحالی که اسرائیل با حمایت بی دریغ حامیان خود، تا توانسته زده، کشته، خورده و برده، غصب کرده و جز فلاکت و بیچارگی و آوارگی برای فلسطینی ها چیزی باقی نگذاشته، هنگامی که برخی گروه های فلسطینی اینجا و آنجا دست به سلاح می برند و جریاناتی که از روی درماندگی و استیصال دست به موشاک پراکنی بی خاصیت می زند، آنگاه همه چیز به کار می افتد تا جای متجاوز و اشغال شده عوض شود. سیاه، سفید و سفید، سیاه جلوه داده شود.

گفتن ندارد که هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز، باعث نمی شود تا فلسطینی ها بقیه در صفحه :

ضرورت مبارزه متحد علیه اعدام

بهر روز نظری

دهم اکتبر روز مبارزه جهانی برای لغو حکم اعدام اجرای ۲۹۰ مورد اعدام در سال ۱۳۸۸ و

۱۴۷ مورد اعدام در سال ۱۳۸۹

در سال گذشته در ایران دست کم ۲۹۰ مورد اجرای حکم اعدام و در نیمه نخست سال ۱۳۸۹ دست کم ۱۴۷ مورد اعدام در زندان‌ها و شهرهای مختلف ایران صورت گرفته است.

از هشت سال پیش روز دهم اکتبر روز جهانی مبارزه با مجازات اعدام نام گرفته است. ایران یکی از کشورهای است که بالاترین آمار اجرای حکم اعدام را داشته و تنها کشوری است که اعدام‌هایش را در ملا عام انجام می‌دهد. این مساله نگرانی جدی خانه حقوق بشر ایران را به عنوان یک نهاد مدافع حقوق بشر به دنبال دارد.

بر اساس گزارش‌های گردآوری شده در خبرگزاری رهانا، سامانه خبری خانه حقوق بشر ایران، در طول سال ۱۳۸۸ دست کم ۲۹۰ نفر در شهرها و زندان‌های مختلف ایران به پای چوبه‌های دار رفته و حکم آنان اجرا شده است. این آمار نه تنها در طول سال ۱۳۸۹ کاهش پیدا نکرده است، بلکه با صدور پی در پی اجرای حکم اعدام در شهرهای مختلف ایران و اجرای احکام اعدام در زندان‌ها و ملا عام و دور نگاه داشتن رسانه‌ها و گروه‌های مدافع حقوق بشر از اخبار، روند صعودی را در پی گرفته است.

گزارش‌های موثقی در رابطه با اجرای اعدام‌های گسترده در زندان‌های مختلف کشور از جمله زندان وکیل‌آباد مشهد و دیگر زندان‌ها در رابطه با اعدام‌هایی که رسانه‌ای نمی‌شوند منتشر شده است.

از ابتدای سال ۱۳۸۹ تا کنون بر اساس گزارش‌های منتشره در زندان‌ها و شهرهای مختلف ایران ۱۴۷ نفر پای چوبه‌های دار رفته و حکم خشونت‌آمیز اعدام در مورد آنان اجرا شده است.

جرائم مربوط به مواد مخدر مانند حمل، نگهداری، خرید و فروش و ... بیش‌ترین عنوان جرمی هستند که شهروندان را به کام مرگ می‌کشند. از ابتدای سال جاری ۱۰۶ نفر در این رابطه اعدام شدند. تجاوز به عنف ۱۶ مورد اجرای حکم اعدام، قتل ۸ مورد، آدم‌ربایی ۷، محاربه ۶ و اتهامات سیاسی ۴ مورد دلیل اجرای حکم اعدام از ابتدای سال جاری بوده است.

استان تهران با ۲۷ مورد اجرای حکم اعدام بالاترین میزان اعدام را در بین استان‌های ایران در اختیار دارد. این زندانیان در زندان‌های اوین، رجایی‌شهر و قزل‌حصار کرج اعدام شده‌اند.

خوزستان با ۲۳ مورد، اصفهان با ۲۱ مورد، کرمان با ۱۷ مورد، خراسان شمالی با ۱۵ مورد، بزد با ۷ مورد، زاهدان با ۸ مورد، آذربایجان شرقی با ۱۰ مورد، گیلان و قم هر کدام با ۵ مورد، خراسان جنوبی، مازندران و لرستان هر کدام با ۳ مورد و قزوین با ۱ مورد اعدام در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

از ۱۴۷ مورد اعدام اجرا شده در سال ۱۳۸۹ در ایران ۱۸ مورد اجرای حکم در ملا عام و در برابر انتظار عمومی صورت گرفته است.

هم اکنون دو سوم کشورهای عضو سازمان ملل، یعنی ۱۳۰ کشور، دیگر به اعدام دست نمی‌زنند، ولی در ۶۲ کشور همچنان مجازات اعدام صورت می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران یکی از این کشورها است.

یکی از دلایل اجرای حکم اعدام در ایران نبود مجازات‌های عادلانه به ویژه در مورد قصاص است که خانواده‌های مقتولان به خاطر عدم وجود مجازات متناسب مجبور به قتل دادن به قصاص می‌شوند، قوه قضاییه ایران در این زمینه چه در اجرای قوانین و دستور العمل‌ها و چه در خود مواد قانونی دچار تبعیض و رفتارهای غیرقانونی و خودسرانه و اشکالات بی‌شمار است که به اجرای هر چه بیش‌تر این حکم دامن می‌زند.

خانه حقوق بشر ایران با ابراز نگرانی از اعدام‌های مخفیانه که در رسانه‌های عمومی منعکس نمی‌شوند، این تعداد اجرای حکم خشونت‌آمیز اعدام را نقض آشکار و بنیادین حقوق بشر می‌داند و از دستگاه قضایی جمهوری اسلامی می‌خواهد که به اجرای احکام ناعادلانه‌ی اعدام در ایران پایان دهد. خانه حقوق بشر ایران خواستار توقف قانونی اجرای حکم اعدام در ایران است.

خانه حقوق بشر ایران. مهر ماه ۱۳۸۹
بر پایه گزارش خانه حقوق بشر ایران در فروردین ماه ۱۳۸۹ اجرای حکم اعدام ۴۰ مورد بوده است.

بر پایه گزارش خانه حقوق بشر ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ اجرای حکم اعدام ۱۸ مورد بوده است.

بر پایه گزارش خرداد ماه خانه حقوق بشر ایران در خرداد ماه ۱۳۸۹ اجرای حکم اعدام ۴۰ مورد بوده است.

بر پایه گزارش خانه حقوق بشر ایران در تیر ماه ۱۳۸۹ اجرای حکم اعدام ۱۹ مورد بوده است.

بر پایه گزارش خانه حقوق بشر ایران در مرداد ماه ۱۳۸۹ اجرای حکم اعدام ۲۱ مورد بوده است.

بر پایه گزارش خانه حقوق بشر ایران در شهریور ماه ۱۳۸۹ اجرای حکم اعدام ۲۱ مورد بوده است.

تا تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۳۸۸ دست کم ۱۲ مورد اجرای حکم اعدام صورت گرفته است. به نقل از خبرگزاری حقوق بشر ایران - رهانا

گزارشات منتشره به مناسبت روز جهانی مبارزه با اعدام جمهوری اسلامی را به عنوان یکی از دولتهایی که بالاترین آمار اجرای اعدام را داشته است معرفی کرده اند. ایران نه تنها در صدر لیست کشورهای جهان در این مورد قرار دارد، بلکه تنها کشوری است که در آن اعدام‌های دسته جمعی و همچنین اعدام در ملا عام یک واقعیت غیر قابل انکار است. به گزارش سازمان عفو بین الملل از ابتدای سال میلادی جاری دست کم ۱۹۰ نفر در ایران اعدام شده اند. همین سازمان اعلام کرده است که بیش از ۱۴۰ نفر به خاطر جرایمی که در دوران نوجوانی مرتکب شده به اعدام محکوم شده اند. ایران در صدر لیست اعدام کنندگان کودکان و نوجوانان نیز قرار دارد. آمار منتشره از اعدام کودکان و نوجوانان در دنیا حاکی است که دو سوم از این اعدام‌ها در ایران صورت می‌گیرد. ویژگی ایران زیر چکمه‌های دستگاه ولایی اما تنها محدود به درصد اعدام‌ها، اعدام در ملا عام و اعدام کودکان نیست. بهانه‌های نظام اسلامی برای اعمال وحشیانه‌ترین شکل از خشونت علیه حق زندگی ایرانیان نیز به اندازه تعداد اعدام‌ها وسیع و گسترده است. این نظام ایرانیان را به بهانه‌های مختلفی همچون مخالفت با نظام، اهانت به مقدسات، اهانت به مقام رهبری، جریحه دار کردن عفت عمومی، و اقدام علیه امنیت ملی گرفته، تا شرکت در تظاهرات، زنا، وابستگی به اقلیت‌های مذهبی و ملی و غیره، به جوخه اعدام می‌سپارد. در جمهوری اسلامی هر چه که کم باشد، بهانه برای بازداشت، شکنجه و اعدام کم نیست. بسیاری از مدافعان مجازات اعدام در جهان و در ایران از نقش بازدارنده اعدام در ارتکاب جرم و جنایت سخن می‌گویند. واقعیت‌های ایران امروز از جمله اعدام مخالفان سیاسی، اعدام کودکان، و اعدام‌های دسته جمعی، اما نشان می‌دهند که اعدام در واقع ابزار نظام حاکم برای اعمال سلطه و دیکتاتوری بر مردم است و ربطی به کاهش جرم و جنایت ندارد. با این همه حتی اگر فراموش کنیم که اعدام در دست دولتهای مستبدی همچون جمهوری اسلامی ابزاری است برای حفظ قدرت، واقعیت این است که مجازات اعدام در هیچ کجای دنیا نقشی در کاهش جرایم و افزایش امنیت شهروندان ایفا نکرده و نخواهد کرد. هیچ انسان منصفی نمیتواند ادعا کند که آمار جرایم در کشورهایی نظیر ایران، چین، آمریکا و پاکستان که اعدام در آنها یک واقعیت روزمره است، از کشوری همچون سوئد که در صد سال گذشته کسی در آن اعدام نشده، کمتر است.

اعدام در کشورهای که بیعدالتی در آنها واضح تر و عمیقتر است، ابزاری است در دست دولت‌ها برای ارتکاب قتل، و اعلام آمادگی آنها برای بکارگیری خشونت فیزیکی علیه قربانیان نابرابری‌های موجود. این دولت‌ها با استفاده از مجازات اعدام بر جنایات خود سرپوش گذاشته و قربانیان سیاست‌های خود را جانی قلمداد میکنند. مجازات اعدام، در عین حال، از یکطرف مسئولیت ناهنجاری‌های اجتماعی و جرایم را نه بر شانه نظام اقتصادی - اجتماعی موجود، بلکه بر شانه قربانیان این نظم، و نه بر شانه جامعه، بلکه بر شانه فرد قرار میدهد. این متهم شمردن افراد اما از طرف دیگر مانع از تبدیل شدن مجازات اعدام به یک تنبیه جمعی نمی‌شود. اعدام نه فقط محکومان به آن، بلکه خانواده، بستگان، دوستان و آشنایان قربانیان اعدام را نیز مجازات می‌کند.

مجازات اعدام در تمام جهان و از جمله در ایران بیش از همه علیه لگدمال شدترین و محرومترین لایه‌های اجتماعی بکار برده میشود. بسیاری از کسانی که به خاطر جرایم مختلف به مرگ محکوم میشوند از فقیرترین و رنج‌دیدترین شهروندان کشورهای مختلف هستند. این تبعیض آشکار علیه فقرا خود را به اشکال مختلفی نشان میدهد. اولاً، ارتکاب جرم از سوی بسیاری ناشی از محرومیت مطلق متهمان و عدم دسترسی آنان به ابتدایی‌ترین نیازهای انسانی همچون کار، مسکن، آموزش و بهداشت است. ثانیاً، تحقیقات انجام شده در آمریکا و دیگر کشورهای جهان نشان میدهد ثروتمندان متهم به قتل و تبهکاری به ندرت به اعدام محکوم میشوند. ثالثاً، محرومان محکوم به اعدام به دلیل ناآشنایی به سیستم قضایی، عدم دسترسی به وکیل، نداشتن اعتماد به نفس و غیره قادر به اعتراض به حکم خود نیستند و شانس چندانی برای تجدید نظر دادگاه ندارند.

اعدام در یک کلام وحشیانه‌ترین شکل مجازات، ابزاری برای اعمال قدرت، و آشکارترین شکل خشونت علیه حق زندگی است. این غیر انسانی‌ترین ابزار خشونت را به هیچ شکلی، نه با خواندن اَشهد و ویا حضور کشیش در آخرین لحظات زندگی محکومان به اعدام، نه با استفاده از سریعترین و کم دردتین ابزار مرگ، نه با پرسیدن آخرین آرزوی محکومان به اعدام و غیره، نمیتوان "انسانی" و قابل تحمل کرد. تا بحال ۱۳۹ کشور، یعنی نزدیک به دو سوم کشورهای جهان، مجازات اعدام را در قانون و یا عمل لغو کرده اند. با این همه در سال گذشته تعداد بسیاری در ۱۸ کشور جهان اعدام شدند. ایران نه تنها در زمره این کشورها بلکه در صدر آنها بود. روز جهانی مبارزه با اعدام را به سر آغازی برای مبارزه برای حذف کامل و بی قید و شرط اعدام تبدیل کنیم. در هیچ زمانی در تاریخ ایران زمینه و شرایط برای همصدایی و همسویی هر چه گسترده‌تر همه مخالفان اعدام در کشور ما بدون هر نوع ملاحظاتی ایندولوژیک و مصالح حزبی و گروهی و تنگ نظری‌های سیاسی این چنین فراهم نبوده است. با مبارزه متحد و همبسته خود ماشین کشتار و سلاخی جمهوری اسلامی را متوقف کنیم.